

امام ابوالحسن علی النقی هادی (ع) در روز سه شنبه یا جمعه پانزدهم ذی حجه و به قولی دوم یا پنجم رجب سال ۲۱۲ هجری و یا به نقلی سال ۲۱۴، در اطراف مدینه، در محلی به نام حر یا صریا به دنیا آمد. پدر بزرگوارش پیشوای نهم امام جواد (ع) و مادرش بانوی گرامی سمانه، بانویی با فضیلت و باتقوا بود. مشهورین القاب آن حضرت «نقی و هادی» است.^۱ القاب دیگر آن حضرت عبارتند از: نجیب، مرتضی، عالم، فقیه، امین، مؤمن، طیب، متوکل و عسکری.^۲

به آن حضرت «ابوالحسن الثالث» و «فقیه العسکری» نیز می گویند. باید دانست که، علی بن ابیطالب، امام زین العابدین، امام موسی کاظم و امام رضا (علیهم السلام) نیز مکنی به ابوالحسن بودند، که از این میان امیرالمؤمنین

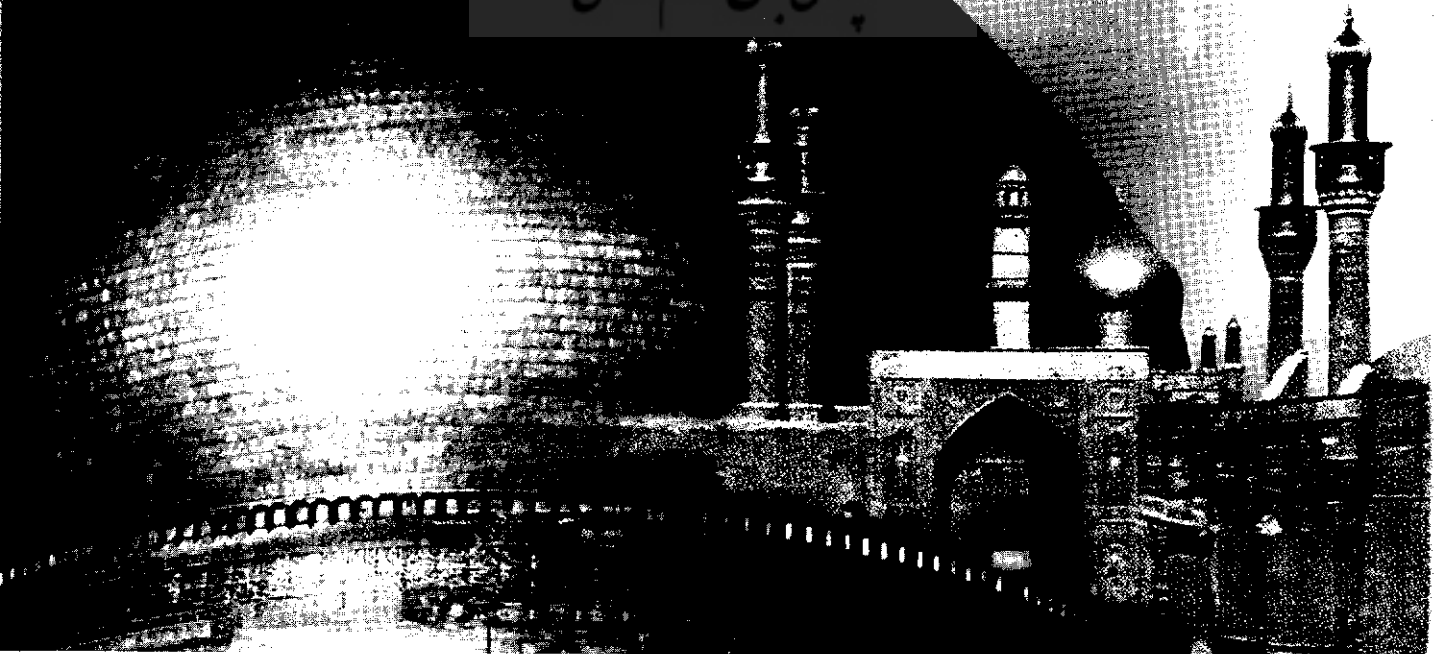
امام هادی

زندگی نامه

معصومان (ع)

محمد ناصر حسن

مجموعه علمی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



علی (ع) به ابوالحسن مطلق مکنی شده است. در کتاب های حدیث، هر جا که ابوالحسن اول گفته شده، مقصود امام موسی الکاظم (ع) است. و امام رضا (ع) ابوالحسن ثانی و امام هادی (ع) ابوالحسن ثالث خوانده شده اند.

امام هادی (ع) در سن ۸ یا ۸ سالگی یعنی در سال ۲۲۰ هجری، پس از شهادت امام جواد (ع) به امامت رسید. امام هادی (ع) در دوره ۳۳ ساله امامت خود، با خلفایی چون معتصم (۲۲۷-۲۱۷)، واثق (۲۳۲-۲۲۷)، متوکل (۲۴۸-۲۳۲)، منتصر (۶ ماه)، مستعین (۲۵۲-۲۴۸)، معتز (۲۵۵-۲۵۲) معاصر بود.

اوضاع زمان امام، نسبت به اوضاع در زمان خلفای پیشین متفاوت و دارای چنین ویژگی هایی بود:

۱. زوال هیبت و عظمت خلافت: در این دوره، بر اثر تسلط ترکان و بردگان بر دستگاه خلافت، عظمت آن از بین رفت و خلیفه عملاً یک مقام تشریفاتی بود.

۲. خوشگذرانی و هوسرانی درباریان: خلفای عباسی در این دوره به خاطر خلأ حاکم بر دستگاه خلافت، به شب نشینی و خوشگذرانی و میگساری می پرداختند و دربار غرق در فساد بود.

۳. گسترش ظلم و پیدادگری و خودکامگی: ظلم و غارت بیت المال و صرف آن در عیاشی ها و خوشگذرانی ها، جان مردم را به لب آورده بود.

۴. گسترش نهضت های علوی: در این دوره کوشش دولت عباسی بر این بود که با ایجاد نفرت در جامعه نسبت به علویان، آنان را تار و مار سازد.

متوکل و امام هادی (ع)

از میان خلفای معاصر با امام هادی (ع)، متوکل در اذیت و آزار به امام، گوی سبقت را از خلفای دیگر ربوده بود، به طوری که مورخان و سیره نویسان نمونه های

تکان دهنده ای از اذیت و آزار نسبت به امام هادی (ع) را ذکر کرده اند. احمد بن اسرائیل

روایت کرده که روزی متوکل در حالی

که بسیار خشمناک بود و

لحظه به لحظه بر خشم او افزوده

می شد، دستور داد که امام را نزد

او بیاورند و چهار غلام را مأمور

کرد که چون امام هادی (ع) داخل

شد، آن حضرت را به قتل برسانند و گفت به خدا سوگند که بعد از کشتن، جسد او را هم خواهد سوزاند. بعد از ساعتی که امام داخل شد، متوکل با روی خوش از امام استقبال کرد و در این هنگام غلامان نزد آن حضرت بر زمین افتاده و بر او تعظیم نمودند و چون امام بیرون رفت، متوکل علت را پرسید. آن ها گفتند که در اطراف آن حضرت بیش تر از صد شمشیر برهنه دیدیم و آن شمشیرداران را نمی توانستیم ببینیم و مشاهده این حالت مانع ما از اجرای امر تو شد.^۲

متوکل در عین حالی که نسبت به شیعیان سختگیری های فراوانی داشت، خوشگذرانی های وصف ناپذیری نیز داشت. به گفته برخی از مورخان، در هیچ زمانی به اندازه زمان متوکل پول خرج نمی شد. در زمان او کاخ های فراوانی بنا شد، با این حال شیعیان در دوران عباسی و به ویژه متوکل در بدترین وضعیت به سر می بردند. ابوبکر خوارزمی، خواهرزاده محمد بن جریر طبری معروف که از ادیبان قرن چهارم محسوب می شود و در تاریخ نگاری نیز تبحر داشت^۳، برای تسلی دل شیعیان نیشابور نامه ای خطاب به آنان نوشته است و در آن، ضمن اشاره به جشن های متوکل و کامجویی های بی حد و حصر وی از کنیزان، به سختگیری های عباسیان و به ویژه متوکل نیز توجه کرده است. گزیده ای از این نامه: «وقتی پیشوایی از پیشوایان هدایت و سیدی از سادات خاندان نبوت از دنیا می رود، کسی جنازه او را تشییع نمی کند و قبر او گچکاری نمی شود. اما چون دلکک و مسخره و بازیگری از آل عباس بمیرد، تمام عدول (عدول دارالقضا) و قاضیان، در تشییع جنازه او حاضر می شوند... لیکن آن ها هر که را شیعه بدانند، به قتل می رسانند. هر کس نام پسرش را علی بگذارد، خوش را می ریزند... متوکل عباسی دوازده هزار کنیز داشت...»^۴

در ادامه این نامه، خوارزمی به طور مفصل از عیاشی های متوکل ذکری به میان آورده و محرومیت های امام هادی (ع) را بر می شمارد. مطالعه این نامه به خوانندگان محترم توصیه می شود.

ابعاد شخصیتی امام هادی (ع)

دهمین پیشوای شیعیان جهان، از نظر شخصیتی ابعاد مختلفی داشت که پرداختن به همه آن ها ممکن نیست، اما به برخی می توان اشاره کرد:

الف) ولایت تکوینی امام هادی (ع)

کرامات و معجزات امام (ع) ناشی از ولایت تکوینی است که

است، توجه کنید:

«مردی شیعه مذهب در اصفهان بود که به او عبدالرحمن می گفتند. به او گفتند به چه علت شیعه شدی و امامت امام علی نقی (ع) را پذیرفتی؟ گفت به خاطر معجزه ای که از او دیدم. من مردی فقیر و در عین حال خوش زبان و باجرات بودم. سالی با گروهی برای شکایت نزد متوکل رفتم. روزی نزد متوکل بودیم که دستور داد علی بن محمد الرضا (ع) را حاضر کنند. از شخصی پرسیدم، این مرد کیست؟ گفت او مردی از علویین است که شیعیان او را امام می دانند. بعد از آن گفت، ممکن است متوکل او را برای کشتن دعوت کرده باشد. پس ناگهان شخصی سوار بر اسب پیدا شد. مردم برای احترام در دو طرف راه به صف شدند و او را مشاهده می کردند. درحالی که با چشم او را تعقیب می کردم، نگاهش به من افتاد و

آن بزرگوار به فضل الهی دارا بودند. این نوع از ولایت، از بالاترین مراحل ولایت است. ولایت تکوینی به تصرفاتی مربوط است که در عالم طبیعت و پدیده های گوناگون آن و همچنین نفوس انسانی، با نیروی فوق طبیعی و خدادادی، صورت می گیرد. ابعاد ولایت تکوینی امامان گوناگون است. صدور معجزات یکی از آن ها است که در لسان متکلمان، از آن ها به «کرامات» تعبیر می شود. نمونه هایی از کرامات امام هادی (ع) را در این جا می خوانیم:

۱. معجزات: شعبده بازی از هندوستان نزد متوکل آمد که چیره دست تر از او تا آن زمان مشاهده نشده بود. متوکل خواست که حضرت هادی (ع) را خجالت بدهد. به آن مرد گفت، اگر حضرت هادی را شرمسار کنی، به تو هزار اشرفی می دهم. شعبده باز گفت: سفره ای پهن کن و مقداری نان تازه و ترد در آن بگذار و مرا در پهلوی آن حضرت بنشان. خلیفه چنان کرد و در آن جا پستی وجود داشت که روی آن عکس شیری بود. حضرت یک طرف آن پستی نشسته بود و لایع هندی طرف دیگر. سفره غذا را حاضر نمودند. حضرت دست کرد طرف یکی از آن نان ها. شعبده باز هندی کاری کرد که آن نان به طرف هوا پرواز کرد. حضرت دست مبارک خود را به سمت نان دیگر دراز کرد. باز آن مرد کاری کرد که آن هم به طرف هوا پرواز کرد و مردم خندیدند. پس حضرت هادی (ع) به عکس شیری که در آن پستی بود، اشاره کرد و فرمود: این شخص را بگیر. آن عکس تبدیل به شیر شد و آن مرد را خورد و دوباره به حالت اول بازگشت. پس مردم تعجب کردند. حضرت از جای خود برخاست.

متوکل از او خواست که دستور دهد که آن شیر شعبده باز را دوباره بگرداند. امام فرمود، امکان ندارد چون تو دشمنان خدا را بر اولیای خدا مسلط کردی.^۶

۲. نفوذ بر دل ها: جنبه دیگر از ولایت تکوینی تأثیر معنوی صاحب ولایت بر نفوس دیگران است که اولیای الهی از آن توانایی برای هدایت انسان ها استفاده می کنند و برخی، از آن به هدایت به امر یادمی کنند. به این نمونه که از امام هادی (ع) صادر شده

محبتش در دل من جای گرفت. پس شروع کردم به دعا کردن که خداوند شر متوکل را از او دور کند. آن جناب از میان مردم می گذشت تا به من رسید و من مشغول دعا در حق او بودم. پس وقتی روبه روی من آمد، رو به من کرد و فرمود، خدا دعای تو را به اجابت برساند و عمرت را طولانی و ثروت و فرزندان را بسیار گرداند. چون این سخن را شنیدم، لرزه بر اندامم افتاد. دوستانم گفتند تو را چه شده است؟ گفتم خیر است. وضعیت خود را

برای کسی بازگو نکردم: وقتی به اصفهان برگشتم، خداوند مال بسیار به من عطا کرد و صاحب ده فرزند شدم. و امروز بیش از هفتاد سال سن دارم. به همین خاطر شیعه شدم.^۶

چنان‌که مشاهده می‌شود، با نگاه امام هادی (ع) محبت آن حضرت در دل عبدالرحمن جای گرفت. با این نگاه، زمینه ارتباط با امام در آن شخص فراهم شد. نفوذ نگاه در دل افراد، در تجربه‌های زندگانی روزمره ما نیز قابل مشاهده است. هرچند به میزان نفوذ نگاه اولیای خدا نیست. ممکن است پرسیده شود، چرا برخی از افراد که مرتباً با امام در ارتباط هستند، از طریق هدایت به امر از هدایت الهی برخوردار نمی‌شوند؟ این سؤال مانند همان سؤال است که چرا انسان‌ها در برخورد با معجزات پیامبران یکسان نیستند؟ برخی بدون معجزه هدایت می‌شوند و عده‌ای بایک یا دو معجزه. تعدادی هم با مشاهده چندین معجزه باز به عناد و لجاجت اصرار می‌کنند؟

پاسخ این سؤالات روشن است. آمادگی افراد با توجه به پیشینه تربیتی و اخلاقی آن‌ها، متفاوت است. این موضوع را نیز باید در همین راستا ارزیابی کرد.

۳. اخبار غیبی: بعد دیگر از ولایت تکوینی، درهم نوردیدن زمان و مکان است. به طوری که شخص صاحب ولایت، از آینده و مکان‌های دور دست که افراد عادتاً از آن‌ها اطلاع ندارند، آگاه می‌شود و می‌تواند فراتر از زمان و مکان را ببیند. به این نمونه که از امام هادی (ع) صادر شده است و تنها یک مورد از این دست است، توجه کنید:

«مردی وحش‌زده و لرزان خدمت حضرت هادی (ع) رسید و عرض کرد که پسر مرا به جهت محبت شما گرفته‌اند و امشب او را از بلندی پرت می‌کنند و در همان جا دفن می‌کنند. حضرت فرمود: چه می‌خواهی؟ عرض کرد: سلامتی فرزند خود را می‌خواهم. فرمود: برای او مشکلی به وجود نمی‌آید و فردا نزد تو می‌آید. چون صبح شد، پسرش آمد. گفت، پسر جان قصه‌ات چیست؟ گفت: چون قبر مرا کنندند و دست‌هایم را بستند، ده نفر پاکیزه و خوشبو نزد من آمدند و از علت گریه‌ام پرسیدند. علت گریه‌ام را گفتم. گفتند اگر کسی که در نظر دارد تو را از بلندی پرت کند، خود او پرتاب شود، تو خادم مسجد پیامبر (ص) می‌شوی؟ گفتم آری. بعد از آن، آن ده نفر پرتاب‌کننده را به پایین انداختند و کسی متوجه نشد. و مرا به نزد تو آوردند. اکنون آن‌ها منتظر من هستند و آمده‌ام با تو وداع کنم.

پس پدرش نزد امام آمد و از حال پسرش به امام خبر داد. حال آن‌که مردم نادان آمد و شد می‌کردند و به یکدیگر می‌گفتند که فلان جوان را از بلندی انداختند. و امام می‌خندید و می‌فرمود، ایشان

آنچه را که ما می‌دانیم، نمی‌دانند.^۸

ولایت تکوینی ابعاد دیگری نیز دارد که از آن جمله است: آگاهی به حقایق اشیا، رؤیت ملکوت آسمان‌ها و زمین، شاهد بودن بر اعمال انسان‌ها، عرضه اعمال انسان‌ها در شب قدر، وساطت در فیض‌رسانی و غایت خلقت، و دارا بودن علم‌الکتاب. امامان (علیهم‌السلام) عموماً و امام هادی (ع) خصوصاً از همه ابعاد این نوع از ولایت برخوردار بودند. در کتاب‌های حدیث در خصوص هر یک از آن‌ها روایاتی ثبت شده است. اما ذکر همه آن‌ها مجال مفصلی را می‌طلبد. هر چند درک آن مقامات برای امثال من ممکن نیست و این دسته امور را یا باید شخصاً تجربه کرد و یا باید به قول افراد دیگری که تجربه‌اش کرده‌اند، اعتماد کرد و چه گفتاری صادق‌تر از قول خدا و منصوبان او.

امام هادی (ع) و غلات

غلات گروهی از شیعیان منحرف بودند که نسبت به امام هادی (ع) غلو می‌کردند و او را خدا می‌دانستند. یکی از دلایلی که آنان چنین عقیده‌ای پیدا کرده بودند، صدور و بروز انواع معجزات و کراماتی بود که از امام مشاهده می‌کردند. با دیدن آن امور خارق‌العاده، به حیرت می‌افتادند و صدور آن کارها را از غیر خدا بعید می‌دانستند. دلایل دیگری نیز وجود داشت که غلات را بر عقیده‌شان مستحکم می‌داشتند. مثلاً برای هوسرانی و فرار از محدودیت‌های شرعی و نیز تصرف اموال و هدایایی که به امام داده می‌شدند.

برخی از عقاید این گروه عبارتند از:

۱. امام هادی، خالق جهان است.

۲. زکات و حج و روزه... واجب نیست.

۳. ازدواج با محارم جایز است.

۴. لواط جایز است.

۵. ابن‌حسکه نبی و فرستاده‌ای از جانب امام برای هدایت

مردم است.^۹

برخی از شخصیت‌های معروف این گروه عبارتند از: علی بن

حسکه قمی، قاسم یقطینی، حسن بن محمد بن بابای قمی،

محمد بن نصیر فهری و فارس بن حاتم.

امام هادی (ع) در مراحل و موقعیت‌های گوناگون، ذهن

شیعیان را نسبت به خطرناک و انحراف‌آمیز بودن عقاید این گروه

روشن می‌کرد. به طوری که در پاسخ نامه‌های شیعیان می‌نوشت:

«ابن‌حسکه (لعنت خدا بر او باد) دروغ گفته است. من او را از

دوستان خود نمی‌دانم. او را چه شده است؟... من از کسی که



چنین سخنانی می گوید، بیزاری می جویم و از چنین گفتاری به خدا پناه می برم. شما نیز از آنان دوری گزینید و آنان را در فشار و سختی قرار دهید. ^{۱۱}

امام هادی (ع) فارس بن حاتم را که بدعت هایی در دین گذاشته بود، مهدور الدم اعلام کرد و در این باره مطلبی را بیان داشت که در منابع تاریخی ذکر شده است. ^{۱۱}

ب) بعد علمی امام هادی (ع)

بعد علمی امام هادی (ع) در پاسخ به پرسش های یحیی بن اکثم کاملاً مشهود است. مفصل این پرسش و پاسخ در تحف العقول آمده است. موسی مرقع (برادر امام هادی (ع)) پرسش ها را نزد امام آورد و بعد از مناظراتی بین او و آن حضرت، حضرت پاسخ آن ها را مکتوب کرد. پرسش کننده پس از رؤیت آن جواب ها، اقرار کرد، این جواب ها را کسی جز امام هادی (ع) نمی تواند تهیه کند. به طور گزینشی، نمونه هایی از این سؤال و جواب ها بیان می شوند:

سؤال ۱. در آیه «قال الذی عنده علم من الكتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک» (سوره نمل، آیه ۴۰) یعنی: آن که علمی از کتاب داشت (وزیر سلیمان) گفت: من آن (تخت بلقیس) را پیش از آن که چشم برهم زنی، حاضر کنم. مگر پیغمبر خدا به علم و وزیر خود، آصف بن برخیا محتاج بود؟

پاسخ: آصف بن برخیا علمی از کتاب داشت. و حضرت سلیمان از شناسایی آنچه آصف می شناخت، عاجز نبود، بلکه می خواست به امت خود از جن و انس، بفهماند که حجت بعد از او آصف

است و سلیمان آن علم را به امر خدا به وی سپرده بود و تعلیمش کرده بود تا در امامت و رهنمائی اش خلاف نکنند. چنان که در زمان حضرت داوود هم (مسائلی از جانب خدا) به حضرت سلیمان تعلیم داده شده بود تا پیامبری و پیشوایی او پس از پدر معلوم شود و حجت بر خلق مستحکم شود.

سؤال ۲. چرا نماز صبح را باید بلند خواند و نماز ظهر و عصر را آهسته؟

پاسخ: حضرت ختمی مرتبت همیشه نماز صبح را چنان می خواندند که هوا هنوز تاریک بود و حکم شد که بلند بخواند و نماز ظهر را که همه می بینند، آهسته قرائت فرماید. می دانیم که امور واجب با مستحب، به اعتبارهای مختلف، تفاوت هایی دارد. اما به یک اعتبار، امور واجب باید علنی انجام گیرد، تا افراد متمم به نامسلمانی یا چیز دیگر نشوند؛ مثلاً نمازهای یومیه و حج را باید علناً انجام داد. در حالی که در امور مستحب این تأکید وجود ندارد و مسلمانان باید نماز صبح و مغرب و عشا را با رعایت شرایطش بلند بخوانند تا جبران تاریکی و عدم رؤیت نمازگزار، با صدای بلند شود.

سؤال ۳. علی (ع) به ابن جرموز (قاتل زبیر) فرمود: قاتل ابن صفیه (زبیر) را به آتش بشارت ده. چگونه او که امام بود، این قاتل را نکشت؟

پاسخ: دلیل این، مژده ای بود که قبلاً پیغمبر (ص) داده بود. و قاتل از خوارج بود که در جنگ نهروان شرکت کرد و علی (ع) از این جهت او را نکشت که می دانست در فتنه نهروان کشته خواهد شد.

سؤال ۴. چرا علی (ع) در جنگ صفین همه لشکریان دشمن را می کشت؛ چه مهاجم و چه فراری و چه زخمی. اما در جنگ جمل با فراری و مجروح کاری نداشت و اعلان کرد، هر که به خانه اش رود، ایمن است. هر که سلاحش را افکند، ایمن است. این اختلاف رویه برای چه بود؟ و اگر حکم اول درست بود، ناچار دوم اشتباه بود؟

پاسخ: سرش این بود که فرمانده و رهبر اهل جمل (طلحه و زبیر) کشته شده بود، و دیگر (پایگاه) و جمعیتی نداشتند که به آن باز گردند و (فتنه را از سر گیرند). همه به خانه ها برگشته و دیگر نه جنگجو بودند، و نه مخالف و نه معارض. راضی بودند که کسی با آن ها کاری نداشته باشد و قهراً وظیفه دربار آن ها که دیگر به فکر جمع آوری لشکر و از سر گرفتن جنگ نبودند، برداشتن شمشیر و خودداری از آزارشان



بود. اما اهل صفین، به (پایگاه) و اردویی مجهز برمی گشتند؛ باز فرماندهی داشتند که اسلحه، زره، نیزه و شمشیر برایشان فراهم می کرد، جوایزی بینشان پخش می نمود، آذوقه تهیه می کرد، بیماران را عیادت، و دست و پاشکستگیان را شکسته بندی می کرد. زخمیان را درمان می نمود، پیاده ها را مرکب و برهنگان را جامه می داد، و باز دوباره همه را به میدان می فرستاد و آماده نبرد می کرد. از این رو علی (ع) این دو گروه را به یک چشم ننگریست. وی وظیفه را در پیکار با گویندگان لا اله الا الله خوب می دانست، حق را برایشان شرح می داد و هر که نمی پذیرفت، شمشیر به رویش می کشید، جز این که توبه کند.^{۱۲}

امام با اغیار احتجاجاتی نیز داشته است. نمونه ای از آن ها را در این جا ذکر می کنیم که خود نشانه ای از ژرفای بینش آن حضرت است:

قیصر، پادشاه روم، به یکی از خلفای بنی عباس نوشت، ما در انجیل دیده ایم، هر که سوره ای را بخواند که هفت حرف در آن نباشد، خداوند جسدش را به آتش جهنم حرام می کند. آن هفت حرف عبارتند از: «ث، ج، خ، ز، ش، ظ، ف». در تورات و انجیل و زبور آن سوره را نیافتیم، آیا در کتاب های خود سوره ای دارید و دیده اید؟ خلیفه عباسی علما و دانشمندان را جمع کرد و از آن ها پرسید و هیچ یک نتوانستند پاسخ دهند. تا خدمت امام هادی (ع) فرستاد و از آن حضرت سؤال کرد. حضرت فرمود: آن سوره که در جست و جوی آن هستند و در کتاب های آسمانی سابق نیافتند، سوره حمد، اولین سوره قرآن مجید، است که آن هفت حرف را ندارد. عرض کرد: حکمت آن چیست و هر یک از آن حروف علامت چیست که در سوره حمد نیست؟ فرمود: «ث» (ثور)، «جیم» (جحیم)، «خاء» (خبیث)، «زاء» (زقوم)، «شین» (شقاوت)، «طاء» (ظلمت) و «فاء» (فرقت یا آفت) است.

این پاسخ را برای قیصر روم فرستادند. چون جواب به پادشاه رسید، بسیار مشعوف شد و همان جا به اسلام گروید.^{۱۳} نظیر این روایات با تعبیرات متفاوت که از نظر مضمون با روایت یاد شده شباهت زیادی دارد، در کتاب های دیگر نیز ذکر شده است و علت شفا بخش بودن سوره حمد نیز همین امر دانسته شده است.^{۱۴}

ج) تربیت شاگردان

تربیت شاگردان خود نشانه ای از بعد علمی امام است. اما با توجه به شرایط خاص حاکم بر زمان امام هادی (ع)، تربیت شاگردان از اهمیت ویژه ای حکایت می کند. به رغم خفقان حاکم بر سرزمین اسلامی نسبت به علویان، از سوی خلفای عباسی،

امام هادی (ع) تلاش فراوانی در تربیت شاگردان از خود نشان داد. در پی این تلاش ها بود که در آن فضای نامناسب، تعداد زیادی از شاگردان امام در اقصا نقاط سرزمین اسلامی منتشر شدند. تعداد آن ها بنا به نقلی ۱۸۵ نفر است. برخی از آن ها عبارتند از: فضل بن شاذان، حسن بن سعید اهوازی، ایوب بن نوح، ابوعلی (حسن راشد)، حسن بن علی ناصر کبیر، عبدالعظیم حسنی و عثمان بن سعید اهوازی.^{۱۵}

د) فعالیت سیاسی امام هادی (ع)

چنان که قبلاً اشاره شد، شرایط خلفای عباسی در دوران امامت امام دهم (ع)، متفاوت بود. این تفاوت موجب می شد که قیام های متعددی در این دوران صورت پذیرد، اما همه آن ها بنا به دلایلی با شکست مواجه شدند. از این رو شیعیان واقعی، مردم را به اطاعت از رهبری صالح (بدون نام بردن از شخصی) دعوت می کردند. چون اگر از امام نامی به میان می آمد، خلیفه عباسی امام را مورد شکنجه قرار می داد. متوکل ظلم و ستم به امام را به حد اعلا رسانده بود، بنابراین به همان نسبت امام نیز فعالیت های خود را پنهانی تر انجام داده و با شیعیان ارتباط برقرار می کرد. هدایا و نذورات و وجوه شرعی را به طور پنهانی دریافت و بین شیعیان تقسیم می کرد و حتی بعضاً برای جلوگیری از کشف شبکه ارتباطی امام، توسط مأموران خلیفه، امام (ع) در مقاطع نامناسب به طرق مختلف شیعیان را از پرسیدن و ارتباط با خود بر حذر می داشت. مبارزات امام در این مقطع، در جبهه های مختلف و از راه های گوناگون صورت می پذیرفت. آن حضرت ضمن مقابله با افکار منحرف که نمونه ای از آن تحت عنوان مبارزه با غلات توضیح داده شد، تلاش می کرد شبکه های ارتباطی خود را با دوستان تقویت نماید، تا به این وسیله شیعیان سراسر سرزمین های اسلامی، در آن خفقان از افکار امام آگاه شوند و فعالیت های خود را وحدت بخشند و هم از ضعیفان شان دستگیری شود و هم این که حکومت نتواند برای سرکوب شیعیان بهانه ای به دست آورد.

این ها و دلایل دیگر موجب شد، که امام هادی (ع) شبکه ارتباطی را که پدرش امام نهم (ع) در زمان خود تأسیس کرده بود، بدون هیچ تغییری ادامه دهد.^{۱۶}

یکی از فعالیت های مهم سیاسی امام این بود که از ورود شیعیان به درگیری های بی حاصل و هدر رفتن انرژی آنان، جلوگیری کند. به عنوان نمونه می توان به: «فتنه محنت القرآن»^{۱۷} اشاره کرد به حوادث غبار آلود «فتنه» می گویند؛^{۱۸} به طوری که آن حوادث به علت غبار آلود بودن، در حاله ای از ابهام فرومی روند و



ناظران در تشخیص حق از باطل به تردید می افتند. توصیه امام علی (ع) درباره چنین فتنه هایی این است که انسان مانند ابن لبون (بچه شتر نو دو ساله) باشد. که نه پستانی داشته باشد که شیر دهد و نه پشت محکمی که سواری دهد.^{۲۱}

محنت القرآن فتنه ای بزرگ بود که نفوس و اعراض زیادی را به مخاطره انداخت و بر آن فایده ای نیز مترتب نبود. بحث از حدوث و قدم قرآن از اوایل قرن دوم هجری آغاز شد و در دوران امامت امام هادی (ع) به اوج خود رسید. در این دوران فتنه ای از این بابت متوجه مسلمانان شده بود که نفوس و اعراض بسیاری به این خاطر به خطر افتادند و مساعی زیادی در این راستا صرف شد و امامان هدی (علیهم السلام) در این خصوص مورد پرسش قرار گرفتند و جواب های مناسبی را به شیعیان خود عرضه داشتند. اولین کسی که بحث مخلوق بودن یا مخلوق نبودن قرآن را طرح کرد، جعد بن درهم، معلم مروان بن محمد، آخرین خلیفه اموی بود. او این فکر را از ابان بن سمرعان و ابان نیز از طلوت بن اعصم یهودی فرا گرفته بود و آن گاه این نظریه را به جهم بن صفوان ترمذی منتقل کرد.^{۲۲}

گروهی از مورخان، ابن ابی داود، قاضی مشهور دربار عباسی را که جانشین یحیی بن اکثم بود، سلسله جنیان و مبتکر این بحث می دانند.^{۲۱}

بعضی دیگر اعتقاد دارند، مسأله قدم قرآن و این که قرآن کلام الهی است و کلام خدا چون خود خدا قدیم است، از اعتقادات مسیحیت سرمنشا گرفته است. زیرا عیسی کلمه خداست و فکر تثلیث یعنی قبول قدیم های سه گانه، مربوط به مسیحیت است.^{۲۲}

توضیح این که دو فرقه بزرگ کلامی یعنی معتزله و اشاعره اختلافاتی در حوزه های مختلف دینی با یکدیگر دارند که مرحوم شهید مطهری آن ها را فهرست کرده است.^{۲۳}

اما یکی از اختلافات این دو فرقه همین مسأله «حدوث و قدم قرآن» است. معتزله به حادث بودن قرآن اعتقاد دارند، ولی اشاعره به قدیم بودن آن معتقدند. اختلاف بین برخی از دانشمندان اسلامی در این خصوص به قدری زیاد بود که گروهی وجه تسمیه علم کلام را به این نام، همین مسأله حدوث و قدم قرآن می دانند. شهید مطهری در این باره می نویسد:

«... بعضی گفته اند که این نام «علم کلام» آن گاه به میان آمده که بحث مخلوق بودن و یا نبودن کلام الله میان مسلمین طرح گردید وصف آرای شدیدی شد و مردم زیادی کشته شدند. به همین مناسبت آن دوره را دوره محنت نامیدند. یعنی چون در دوره محنت اکثر مباحثات اصول دینی در اطراف حدوث و قدم

کلام الله دور می زد، علم اصول دین، علم کلام نامیده شد.^{۲۴} اختلاف بین دو فرقه در این خصوص، زمانی اوج گرفت که نوبت خلافت به مأمون رسید؛ زیرا مأمون طرفدار معتزله و هارون طرفدار اشاعره بود. همگان می دانستند که اگر مأمون به خلافت برسد، به سرکوب شدید مخالفان معتزله خواهد پرداخت، به طوری که فضیل بن عیاض علناً می گفت، من از خدا برای هارون طول عمر می خواهم تا از شر خلافت مأمون راحت باشم.^{۲۵} این ترس جدی بود و مأمون بعد از خلافت خود، رسماً از معتزله و در نتیجه از نظریه مخلوق بودن قرآن طرفداری کرد و آن را عقیده رسمی دولت اعلام نمود و قدرت دولت را جهت سرکوبی مخالفان این نظریه به کار گرفت.^{۲۶}

مخالفان در برابر نظریه مأمون موضع گرفتند و مسأله حدوث و قدم قرآن نقل مجالس گردید. این مخالفت ها در برابر اعتقاد رسمی حکومت، موجب شد که بحران شدت بگیرد و مسأله اعتقادی صرف به یک مسأله عقیدتی-سیاسی تبدیل شود. هنگامی که مأمون به خلافت رسید، دستور داد فقها و قضات گرد آورده شوند و از عقیده آنان درباره حدوث و قدم قرآن پرسیده شود تا اگر به قدم قرآن معتقد بودند، از مناصب عزل و گواهی هیچ کدام در محاکم پذیرفته نشود.^{۲۷}

امپراتور روم به واثق، خلیفه عباسی، نامه نوشت و به او خبر داد که اسیران بسیاری از مسلمانان در اختیار دارد. اگر خلیفه در مقابل آن ها فدیة دهد، او حاضر است اسیران مسلمان را آزاد کند. واثق این پیشنهاد را پذیرفت و نمایندگانی به مرز فرستاد. نمایندگان خلیفه اسیران را یک یک تحویل می گرفتند و عقیده آنان را درباره مخلوق بودن قرآن می پرسیدند و تنها کسانی را که به این سؤال پاسخ مثبت می دادند، می پذیرفتند و لباس و پول در اختیارشان قرار می دادند.^{۲۸}

امام هادی (ع) و محنت القرآن

بعد از واثق، متوکل که دید مردم از معتزله به دلیل آن سختگیری ها متنفر شده اند، ضمن نوشتن نامه هایی به اطراف، مردم و مسؤولان را از جدال در این باره بر حذر داشت و دستور داد، ضمن دادن عطایایی به زندانیان زمان واثق، آنان را آزاد کنند و به محنت القرآن پایان دهند.^{۲۹}

اما این بحث خاتمه نیافت و شیعیان از امام هادی (ع) در این باره سؤال می کردند. امام در پاسخ یکی از شیعیان نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم. خداوند ما و تو را از دچار شدن به این فتنه حفظ کند که در این صورت بزرگترین نعمت را بر ما ارزانی داشته، و گرنه هلاکت و گمراهی است. به نظر ما بحث



و جدال درباره قرآن (که مخلوق است یا قدیم) بدعتی است که سؤال کننده و پاسخ دهنده در آن شریکند. زیرا پرسش کننده دنبال چیزی است که سزاوار او نیست و پاسخ دهنده نیز برای موضوعی بی جهت خود را به زحمت و مشقت می افکند که در توان او نمی باشد. خالق جز خدا نیست و به جز او همه مخلوقند و قرآن نیز کلام خداست. از پیش خود اسمی برای آن قرار مده که از گمراهان خواهی گشت. خداوند ما و تو را از مصادیق سخن خود قرار دهد که می فرماید: (متقیان) کسانی هستند که در نهان از خدای خویش می ترسند و از روز جزا بیمناکند. ۳۰۴

امام هادی (ع) و حضرت عبدالعظیم حسنی (ره)

حضرت عبدالعظیم مدفون در شهرستان ری، از صحابه جلیل القدر امام هادی (ع) است. این شخصیت برجسته قطعاً در زمان حضرت موسی بن جعفر (ع) در قید حیات بوده و با عده کثیری از اصحاب آن حضرت معاشرت داشته است، ولیکن محضر او را درک نکرده و هیچ گونه دلیلی که مؤید ملاقات او با حضرت کاظم (ع) باشد، در دست نیست. اما حضرت عبدالعظیم، امام هشتم تا امام دهم را درک کرده و از نزدیک نیز با آنان ملاقات داشته است و در سازمان وکالت امامان یادشده، نقش هدایتگری را ایفا می کرده است.

امام هادی (ع) از آن نظر، در ارتباط با شخصیت حضرت عبدالعظیم مورد توجه واقع می شود که حضرت عبدالعظیم به خدمت آن امام مہمام رسیده و عقاید خود را در موارد متعدد به امام عرضه کرده است. امام (ع) بعد از شنیدن عقاید حضرت عبدالعظیم چنین فرمود: «ای ابوالقاسم (کنیه حضرت عبدالعظیم) قسم به خدا، این همان دینی است که خداوند متعال برای بندگانش خواسته است. بر آن ثابت قدم باش که خداوند متعال تو را به وسیله گفتار ثابت، در دنیا و آخرت ثابت قدم نگه دارد. ۳۱۵

و نیز در روایت دیگری وارد شده است که: مردی از اهل ری خدمت حضرت هادی (ع) رسید. حضرت به او فرمود: در کجا بودی و از کجا آمدی؟ عرض کرد: به زیارت حضرت سید الشهدا رفته بودم. حضرت فرمود: آگاه باش، اگر عبدالعظیم حسنی را که در شهر شما مدفون است، زیارت می کردی، مانند این بود که حضرت ابی عبدالله الحسین (ع) را زیارت کرده باشی. ۳۲۰

پس زیارت حضرت عبدالعظیم، خاطره امام هادی (ع) را در ذهن ما زنده نگه می دارد. زیرا اولاً در انتهای عمر خود عقایدش را به امام هادی (ع) عرضه کرده و مورد تأیید نیز واقع شده است. و ثانیاً به سفارش آن حضرت به زیارت ابوالقاسم می رویم.

شهادت به دستور معتز

معتد عیاسی (برادر معتز) امام علی النقی هادی (ع) را به شهادت رساند. امام حسن عسکری (ع) نزد آن حضرت بود و بر اساس برخی از روایات، آن امام در مرگ والد خود بسیار متأثر شد، به طوری که گریبان خود را چاک داد. در پاسخ اعتراض برخی از افراد، امام فرمود: معترضان، احکام دین خدا را نمی دانند. حضرت موسی پیامبر خدا (ع) هنگام مرگ برادرش هارون (ع)، گریبان خود را چاک داد. ۳۳

امام در روز سوم ماه رجب یا دوشنبه ۲۶ جمادی الاخر ۳۳ سال ۲۵۴ به شهادت رسید و فرزند بزرگوارش بر آن حضرت نماز خواند و به غسل و کفن و دفن آن حضرت مبادرت ورزید و با آن که امام حسن عسکری (ع) بر جنازه پدرش نماز خوانده بود، بنا به نقلی، معتد قاتل آن حضرت، برای عوامفریبی بر جنازه آن حضرت نماز خواند.

زیرویس

۱. بحار الانوار. علامه مجلسی. ج ۵۰. ص ۱۱۷-۱۱۴.
۲. مناقب آل ابیطالب. ابن شهر آشوب. ج ۴. ص ۴۰۱.
۳. منتهی الامال. شیخ عباس قمی. ص ۱۰۰۳.
۴. فرهنگ فارسی معین. اعلام.
۵. آل بویه. علی اصغر قتیبی. ص ۴۵۵-۴۵۳.
۶. مدینه المعجز. سید هاشم بحرانی. ج ۵. ص ۳۴-۳۵.
۷. الخرائج والجرایح. قطب الدین راوندی. ج ۱. ص ۳۹۲.
۸. مدینه المعجز. ج ۵. ص ۴۹-۴۵.
۹. سیره پیشوایان. مهدی پیشوایی. ص ۶۰۴-۶۰۳.
۱۰. رجال کشی. ص ۵۱۸.
۱۱. وسائل الشیعه. حرعاملی. ج ۱۸ و کتاب الحدود. ابواب حد المحارب. باب ۶. ص ۵۴۲۱.
۱۲. تحف العقول. ابن شعبه حرانی. ص ۳۵۶-۳۵۲.
۱۳. منتخب التواریخ. حاج محمد هاشم خراسانی. ص ۷۰۹.
۱۴. تفسیر کبیر فخر رازی. ج ۱. ص ۱۷۸.
۱۵. رجال طوسی. ص ۳۹۷-۳۸۳.
۱۶. رجوع کنید به مقاله ای از نگارنده، در شماره پیشین مجله رشد معارف.
۱۷. ر. ک به مقاله ای با همین عنوان از نگارنده. روزنامه جام جم ۹۲/۱۲/۲۲.
۱۸. سخنان مقام معظم رهبری. خطبه نماز جمعه تهران. ۷۸/۵/۱۸.
۱۹. نهج البلاغه. کلمات قصار ۱.
۲۰. بحوث فی الملل والنحل. جعفر سبحانی. ج ۳. ص ۳۶۰. و سیره پیشوایان. مهدی پیشوایی. ص ۶۰۶.
۲۱. فهرست ابن ندیم. ص ۲۱۲.
۲۲. بحوث فی الملل والنحل. ج ۳. ص ۳۶۰.
۲۳. آشنایی با علوم اسلامی. بخش کلام. ص ۴۹-۴۸.
۲۴. همان، ص ۱۸-۱۷.
۲۵. تاریخ یعقوبی. ج ۲. ص ۴۹۱.
۲۶. تاریخ تمدن اسلامی. جرجی زیدان. به نقل از سیره پیشوایان. ص ۶۰۶.
۲۷. بحوث فی الملل والنحل. ج ۲. ص ۲۵۴.
۲۸. تاریخ یعقوبی. ج ۲. ص ۵۱۲.
۲۹. همان.
۳۰. توحید صدوق. ج ۱. ص ۲۲۴.
۳۱. کمال الدین. شیخ صدوق. ج ۲. ص ۳۹۷.
۳۲. میزان الحکمه. محمدی ری شهری. ج ۴. ص ۳۱۱.
۳۳. منتهی الامال. ص ۱۰۰۸.
۳۴. مرجع الذهب. مسعودی. ج ۴. ص ۸۴.

